

## مدل آکوئیناس/کالوین

دکتر رمضان مهدوی آزادبنی<sup>۱</sup>

### چکیده:

در نوشته‌ی حاضر ضمن بیان مدل آکوئیناس/کالوین به‌عنوان الگویی که ارزش و اعتبار معرفتی و عقلانیت باورهای دینی را نشان می‌دهد تلاش می‌شود تا با تکیه بر قالب فکری رایج در پست‌مدرن از مدل مذکور دفاع گردد. برای این منظور ابتداءً به‌طور مختصر نظریه‌ی معرفتی و معرفت‌شناسی دینی آلون پلنتینگا که مدل آکوئیناس/کالوین را مطرح نموده است مورد تحلیل قرار داده سپس از مدل مذکور به‌عنوان یک قضیه‌ی شرطیه که در دفاع از عقلانیت ایمان، صدق عقاید دینی را مفروض می‌گیرد با تکیه بر ویژگی‌های معرفتی پست‌مدرن دفاع می‌گردد. به‌نظر می‌آید توفیق طرح معرفت‌شناسی دینی پلنتینگا با تأمل در فضای معرفتی پست‌مدرن، محتمل‌تر است. در رابطه با دوره‌ی مذکور روشن خواهد شد که «عقلانیت» به‌خلاف فضای فکری رایج در عصر جدید که در آن معادل با صدق در نظر گرفته می‌شد جایگاه مذکور را از دست می‌دهد. متفکران پست‌مدرن با تکیه بر ملاحظات کانت مبنی بر تمایز میان نومن و فنومن و عدم امکان دسترسی به نومن و نیز ملاحظات زبان‌شناختی متفکرانی چون ویتکنشتاین در مورد کاربردهای زبان؛ از عقلانیت برداشتی متفاوت از آنچه در عصر جدید بود ارائه دادند. در چنین فضایی مدل آکوئیناس/کالوین سعی دارد تا عقلانیت ایمان را نشان بدهد. درک و فهم از عقلانیت رایج در پست‌مدرن از یک‌طرف و هم‌صدایی پلنتینگا با فیلسوفان عصر پست‌مدرن در انتقاد علیه مبنای کلاسیک از طرف دیگر در تأیید توفیق مدل مذکور اساسی است.

**کلید واژگان:** معرفت‌شناسی، شناخت، پست‌مدرن، باور پایه، کالوین، آلون.

---

<sup>۱</sup> دانشیار دانشگاه مازندران r.mahdavi@umz.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۳

## Calvin Plan

Dr.Ramezan Mahdavi Azadbani<sup>1</sup>

### Abstract

In the present work, while presenting the Aquinas/Calvin model as a framework that demonstrates the epistemic value and rationality of religious beliefs, an attempt is made to defend this model by relying on the common intellectual framework of postmodernism. For this purpose, the epistemic theory and religious epistemology of Alvin Plantinga, who proposed the Aquinas/Calvin model, are briefly analyzed. Then, the model is defended as a conditional proposition that assumes the truth of religious beliefs in defending the rationality of faith, drawing on postmodern epistemic characteristics. It seems that the success of Plantinga's religious epistemology is more plausible when considered within the postmodern epistemic context. Regarding this period, it becomes clear that "rationality," unlike the common intellectual framework of the modern era where it was equated with truth, loses this status. Postmodern thinkers, relying on Kantian considerations regarding the distinction between noumenon and phenomenon and the impossibility of accessing the noumenon, as well as linguistic considerations from thinkers like Wittgenstein regarding language uses, offered a different understanding of rationality than that of the modern era. In such a context, the Aquinas/Calvin model seeks to demonstrate the rationality of faith. Understanding the prevalent notion of rationality in postmodernism, on one hand, and Plantinga's alignment with

---

<sup>1</sup> Associate Professor, University of Mazandaran [r.mahdavi@umz.ac.ir](mailto:r.mahdavi@umz.ac.ir)

Received Date: 21/12/2024

Accepted Date: 1/2/2025

postmodern philosophers in criticizing classical foundationalism, on the other, are fundamental in affirming the success of this model .

**Keywords:** Epistemology, cognition, postmodernism, basic belief, Calvin, Alvin.

## مقدمه:

از جمله دغدغه‌های فیلسوفان، اشتغال به معرفت است. در این خصوص فیلسوفان به برخی سؤالات در رابطه با معرفت پاسخ می‌دهند. از مهمترین پرسش‌ها در مورد شناخت، چیستی آن است. از زمان افلاطون مسأله‌ی معرفت مطرح بوده و نزد وی معرفت به باور صادق موجه تعریف می‌شود (Plato, ۱۹۲۸, p. ۴۰۸). تلقی سنتی و رایج در معرفت‌شناسی اقتباس تعریف مذکور بود. حال در معرفت‌شناسی دینی پرسش از جایگاه معرفتی باورهای دینی مورد توجه دین‌پژوهان فلسفی است و مدافعان معرفتی بودن عقاید دینی به دنبال ارائه‌ی مدلی هستند تا نشان بدهند باورهای دینی از ارزش معرفتی برخوردار است.

از زمان افلاطون پیوند میان صدق (truth) و توجیه (justification) در معرفت‌شناسی مورد تأکید بود و در حوزه‌ی معرفت‌شناسی دینی تحت تأثیر چنین نگرشی باورهای دینی موضوع ارزیابی فلسفی قرار می‌گرفتند. دیدگاه رایج در این رابطه "الهیات طبیعی" (Natural Theology) نام دارد که براساس آن باورهای دینی برای عقلانیت و معرفتی بودن خود نیازمند به استدلال هستند. (Plantinga, ۱۹۶۷, p. ۳) طبیعی نامیدن الهیات طبیعی ناظر به تلاش فیلسوفان با توسل عقل است. درحالی‌که الهیات طبیعی، عقل‌گرایی را شیوه‌ی سنجش و ارزیابی عقاید از جمله عقاید دینی می‌داند در مقابل آن ایمان‌گرایی قرار دارد که اساساً حضور و نقش عقل در تحلیل عقاید دینی را نفی می‌کند و از الهیات وحیانی دفاع می‌نماید. بنابراین الهیات وحیانی تلاش مبتنی بر خرد آدمی در تحلیل آموزه‌های دینی بیپه‌وده است. معرفت‌شناسی اصلاح شده از مکتب‌های معرفتی رایج در تاریخ معاصر است و فیلسوفان برجسته‌ای چون ویلیام‌آلستون، آکوئیناس، ویتگنشتاین و ولترستورف و آلوین پلنتینگا از مدافعان آن هستند و سعی می‌کنند تا اعتبار معرفتی باورهای دینی را درحالی‌که استدلالی برای آن وجود ندارد مورد دفاع قرار دهند. پلنتینگا در آثار خود به طور کلی دو نوع انتقاد علیه ایمان را از یکدیگر متمایز می‌کند:

انتقاد ناظر به صدق (De facto objection) و

انتقاد ناظر به قانونی بودن (De Jure objection)

انتقاد نوع اول ناظر به صدق گزاره‌های دینی است و به اشکال مختلف به وسیله‌ی ملحدان مطرح گردید (Plantinga, ۲۰۰۰ p. ix). اما انتقاد مهم‌تر، انتقاد از نوع دوم است که در آن صرف نظر از دغدغه‌ی صدق و کذب عقاید دینی گفته می‌شود باورهای دینی حتی اگر صادق هم باشند ولی موجه و عقلانی نیستند. به عنوان مثال نقد قرینه‌گرایان (Evidentialism) از این نوع است. براساس معترضان قرینه‌گرا، عقاید دینی معقول و موجه نیستند و لذا پذیرش آن‌ها یک اقدام غیراخلاقی و فاقد ارزش معرفتی است (Clifford, ۱۸۷۹ p. ۱۸۴). پلنتینگا در معرفت‌شناسی دینی خود این نوع انتقاد به دین را پاسخ می‌دهد. وی از آغاز هدف پروژه‌ی معرفت‌شناسی دینی خود را به خلاف گذشتگان به‌ویژه فیلسوفان عصر جدید از مسأله‌ی صدق به مسأله‌ی عقلانیت سوق می‌دهد. نشان‌دادن صدق عقاید دینی دغدغه‌ی او نیست بلکه نشان‌دادن عقلانیت و امکان دفاع معرفتی از آن‌ها را در دستور کار خود قرار می‌دهد. معطوف شدن از صدق به عقلانیت و نگرش به شان معرفتی عقاید بدون پرداختن به صدق آنها خصیصه معرفت‌شناسی دینی پلنتینگا است. خصیصه‌ای که قادر می‌سازد تا تفکر معرفتی‌اش را در صف متفکران پست مدرن قرار بدهیم اگر چه خود رضایتی به این امر نشان ندهد.

### معرفت‌شناسی دینی پلنتینگا

از آن جایی که معرفت‌شناسی دینی غالباً تحت تأثیر دیدگاه‌هایی است که در معرفت‌شناسی مورد تأیید قرار می‌گیرد در مورد پلنتینگا نیز این مسأله روشن به نظر می‌آید. زیرا عقلانیت ایمان نزد وی در آثار اولیه براساس تصور سنتی از معرفت انجام می‌شود و بعد از کنار نهادن تعریف سنتی از معرفت و نقادی علیه مفهوم «توجیه» (Justification) مفهوم دیگری به نام «تضمین» (Warrant) ارائه می‌کند و در تحت تأثیر چنین نگاهی از معرفت دفاعیه خود را از اعتبار معرفتی ایمان ارائه می‌کند. تضمین خصیصه‌ای است که بیانگر موقعیتی است که یک باور بدان متصف می‌گردد و چنین اتصافی سبب می‌شود تا باور مفروض واجد اعتبار معرفتی گردد. یک اعتقاد زمانی تضمین یافته است که محصول عملکرد درست قوای معرفتی در شرایط معرفتی درست باشد درحالی که محیط و قوای مذکور خود تابع نظم طراحی شده‌ای به‌منظور نیل به اعتقاد صادق باشد. به عبارت دیگر:

یک اعتقاد A برای فردی به نام S زمانی واجد تضمین خواهد بود که اولاً قوه‌ی معرفتی حاضر در تولید آن به درستی عمل کند، دوم اینکه شرایط معرفتی‌ای که قوه‌ی مذکور در آن قرار گرفته و عمل می‌نماید درست باشد یعنی به‌همان‌گونه‌ای باشد که قرار بود قوای معرفتی در چنان شرایطی قرار بگیرد، سوم این‌که طرحی نظام‌مند عملکرد قوای معرفتی را ناظر به اعتقادات صادق نماید و چهارم این‌که طرح مذکور چنان نظام‌مند باشد که امکان منطقی نیل به اعتقادات صادق بسیار بالا باشد (Plantinga, ۱۹۹۳, p. ۴۰).

حال پلنتینگا در معرفت‌شناسی دینی خود تعریف مذکور از معرفت «باور صادق تضمین‌یافته» را به‌کار می‌گیرد و سعی می‌کند تا اعتبار معرفتی ایمان را براساس اصطلاح «تضمین» نشان بدهد. برای این مقصود وی مدل آکویناس / کالوین را پیشنهاد می‌کند (Plantinga, ۲۰۰۰, p. ۱۶۷). نکته‌ی قابل توجه در طرح معرفت‌شناسی وی این واقعیت است که مخاطبان او از یک‌طرف منتقدان قرینه‌گرا به ایمان و از طرف دیگر مدافعان الهیات طبیعی‌اند. براساس قرینه‌گرایان منتقد به ایمان، باورهای دینی به‌دلیل فقدان قرینه کافی فاقد اعتبار معرفتی‌اند. مدافعان الهیات طبیعی نیز تلاش می‌کنند تا ارزش معرفتی ایمان را مانند سایر باورها با تکیه به استدلال نشان دهند و در صورت فقدان استدلال آن را فاقد عقلانیت خواهد بود. حال مخاطبان پلنتینگا در مدل آکویناس / کالوین این دو گروه هستند.

علت نام‌گذاری مدل مذکور بخاطر اقتباس آموزه‌های بکار رفته در آن از توماس آکویناس و جان کالوین است. هر نوع نقد علیه ایمان به‌منظور نشان‌دادن فقدان جایگاه معرفتی مستلزم مفروض دانستن کذب عقاید دینی است. بنابر مدل مذکور عقاید دینی درحالی‌که فاقد قرینه هستند با وجود این واجد «تضمین» اند. چرا که تضمین، وصفی است برای تبدیل باور به معرفت و این وصف برای اعتبار معرفتی آن ضروری و کافی است. مدل آکویناس / کالوین به‌صورت یک قضیه‌ی شرطیه بیانگر این است اگر باورهای دینی صادق باشند ویژگی تضمین نیز خواهند بود و لذا معقول و مصداق معرفت‌اند. فرض اساسی مدل مذکور، احتمال این امر است که انسان آفریده خداوندی است که او را به قوای معرفتی خاص درجهت ایجاد باورهای دینی نیز تجهیز نموده است. وی مفهوم "حس الهی" (divine sense) را از کالوین می‌پذیرد

و می‌گوید این احتمال وجود دارد انسان آفریده خداوند باشد و آفریدگار، او را به قدرت و ابزاری مجهز نموده باشد که وظیفه‌ی آن ایجاد معرفت در رابطه با خداوند به‌طور بی‌واسطه و پایه است. البته این عضو همانند سایر قوای معرفتی در شرایط خاص و مناسبی که برای عمل نمودن در چنان شرایطی طراحی شده است به وظیفه‌ی خود اقدام خواهد نمود. نکته‌ی قابل یادآوری تغییرجهت در معرفت‌شناسی پلنتینگا است. معرفت‌شناسی وی که به دنبال نشان‌دادن عقلانیت ایمان است تبدیل به یک بحث انسان‌شناسی و مابعدالطبیعی می‌شود (Plantinga, ۲۰۰۰, p. ۱۹۰). امری که به‌نظر وی اجتناب‌ناپذیر است و منتقدان ایمان نیز در نشان‌دادن عدم عقلانیت ایمان ابتداء کذب باورهای دینی را مفروض می‌گیرند. به‌عبارت دیگر نتیجه‌ی تلاش معرفت‌شناسی دینی آلوین پلنتینگا منجر به مبتنی ساختن و به عبارتی منوط بودن منزلت پایه‌ای و عقلانیت عقاید دینی به انسان‌شناسی می‌گردد. اگر آفریده شدن انسان به‌وسیله‌ی خداوند مفروض گردد آن وقت نشان‌دادن ارزش معرفتی عقاید دینی یک اقدام کاملاً ممکن خواهد بود و کسانی که عقاید دینی را فاقد شأن معرفتی می‌دانند تنها با یک فرض پیشینی قادر خواهند بود چنین بیندیشند و آن این‌که انسان آفریده‌ی خداوند نیست. بدین ترتیب معرفت‌شناسی دینی آلوین پلنتینگا دو خصوصیت مهم دارد و یک ادعا: خصوصیت نخست این‌که طرح معرفتی او صدق باورهای دینی را مورد هدف قرار نمی‌دهد و خصوصیت دوم این‌که مساله معرفتی نزد او با انسان‌شناسی مرتبط می‌شود. و اما ادعا او این است که باورهای دینی در حالی که به‌طور ضروری نیازمند به استدلال نیستند در عین حال معقول‌اند و دارای ارزش معرفتی هستند.

### نقد و بررسی معرفت‌شناسی دینی پلنتینگا

برای ارزیابی نظریه‌ی معرفت‌شناسی دینی پلنتینگا نخست باید دید چه چیزی در کانون توجه پلنتینگاه قرار دارد. دغدغه‌ی اساسی پلنتینگا بحث در مورد عقلانیت و اعتبار معرفتی ایمان است. اشتغال به این امر در دوره‌ای از تاریخ معرفت‌شناسی انجام می‌پذیرد که تصور در مورد معرفت با آن‌چه به‌طور سنتی وجود داشت متفاوت بود. معرفت به‌طور سنتی عبارت از "باور

صادق موجه" بود. در تاریخ معاصر این تصور مورد نقد جدی قرار گرفت و جایگاه و تصور معرفت نزد معرفت‌شناسان تغییر یافت. آنچه در این تغییر در کانون توجه قرار دارد ویژگی "صدق" است. تصور سنتی از عقلانیت ریشه در شکل‌های مختلف از مبنایابی دارد. در این تصور عقلانیت به صدق منتهی می‌گردد و دغدغه‌ی عقلانیت بیانگر دغدغه‌ی صدق و حقیقت است. یکی از انتقادات علیه تفکرات معرفتی عصر جدید در پست مدرن معطوف به دغدغه‌ی مذکور است و صدق در این دوره جایگاه خود را نزد متفکران از دست می‌دهد و دیگر همانند عصر جدید آن‌طور که دکارت و دیگران می‌اندیشیدند به‌عنوان یک ویژگی ذاتی برای گزاره‌ها نیست. نمونه‌های زیادی وجود دارد که تعیین صدق و کذب آن‌ها آسان نیست و نیز مواردی که به‌عنوان گزاره‌ی صادق معرفی می‌گردند بعداً کذب آن‌ها روشن می‌شود و نیاز به بازنگری دارد. این مسأله در حوزه‌ی علم آشکار است و تاریخ علم شاهد نمونه‌های فراوانی از آن است. به‌دلیل نمونه‌های مذکور در فلسفه‌ی علم مفهوم "صدق" دیگر نقش مهمی را ایفاء نمی‌کند و عقلانیت درحالی که صدق در کانون توجه قرار ندارد در دستور کار قرار می‌گیرد. این درحالی است که از مهم‌ترین خصیصه‌ی عصر جدید ستودن عقل به‌عنوان دارنده‌ی مقام شامخی که قادر است صدق و حقیقت را به آدمی هدیه نماید. اعتقاد معقول معادل اعتقاد صادق در نظر گرفته می‌شد و فرد معقول فردی بود که همواره سعی دارد تا تنها اعتقادات صادق را تصدیق نماید. در حوزه‌ی فلسفه نیز دکارت و جان لاک علی‌رغم تفاوت روش‌شناختی خود که به‌ترتیب یکی عقل‌گرا و دیگری تجربه‌گرا است مبنایابی معرفتی را مورد تصدیق قرار دادند. براساس آن برخی اعتقادات به‌دلیل شدت وضوح و بداهت بدون نیاز به استدلال معقول‌اند و در صدق آن‌ها تردید وجود ندارد. این اعتقادات که غالباً به‌عنوان پایه تعبیر می‌شوند خود زمینه‌ی اثبات صدق گزاره‌های دیگر را برابر اصول منطقی فراهم می‌کنند. ریشه این تفکر را میتوان در آثار ارسطو یافت. ارسطو در دفاع از امکان شناخت در مقابل شبهه شکاکان شناختی مبنی بر نفی امکان شناخت به‌مبنایابی متوسل می‌شود. بر اساس شکاکان، شناخت محال است زیرا با توجه به لزوم ارایه استدلال برای هر باوری، از آنجا که هر استدلالی خود از اعتقادات دیگری تالیف می‌گردد باید برای رعایت شرط عقلانیت استدلال دیگری له آنها فراهم گردد. این سیر تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت و این امر محال است. زیرا تصدیق عقلانی یک باور

منوط به ارایه بی نهایت استدلال خواهد است که چنین امری در توان آدمی نیست. ارسطو با تقسیم اعتقادات به پایه و غیر پایه نظریه مبنا گروهی را پایه گذاری می نماید. بر اساس این تلقی همه اعتقادات به استدلال نیاز ندارند و برخی از آنها بدلیل بدهت بی نیاز از استدلال اند. (Aristotle, Posterior Analysis, Book Alpha) کانت در قرن ۱۸ زمینه‌ی بازنگری در چنین تلقی‌ای به معرفت را فراهم نمود و به فیلسوفان یادآوری نموده است که قبل از مطالعه در مسائل مربوط به وجود و ارائه‌ی وجود شناسی (Ontology) ضرورت دارد ذهن‌شناسی کنیم و اصول ذهن و فاهمه را شناسایی کنیم. وی با تمایز میان دو حوزه نومن (nomen) و فنومن (phenomena) تلاش کرد تا نشان بدهد اگر از ذهن معرفت درستی داشته باشیم خواهیم دید شعاع دسترسی ذهن تنها ناظر به حوزه‌ی فنومن است و نومن به‌عنوان حقیقت فی‌نفسه در مقابل فنومن به‌عنوان حقیقت آن‌طور که بر ما ظاهر می‌شود در دسترسی ما قرار ندارد. البته دلیل کانت در علت عدم دسترسی حقیقت فی‌نفسه "نومن" به‌خاطر حفظ قدرت آزادی انسان است (Kant, ۱۹۲۹). اگر نومن برای انسان قابل حصول می‌بود آن‌وقت نسبت انسان با آن یک نسبت آزادانه نمی‌بود بلکه به‌طور ضروری انسان آن را تصدیق می‌نمود و این با آزادی انسان منافات دارد. نقد کانت به توانایی عقل نظری سبب شد تا فیلسوفان در رابطه با مطالعات خود در حوزه‌ی وجودشناسی محتاط شوند و با ارائه‌ی وظیفه‌ی جدیدی برای فلسفه دوره‌ی جدیدی از تاریخ اندیشه آغاز گردید. کانت سبب شد تا فیلسوفان به‌دنبال شناخت ذهن باشند. فیلسوفان دیگر در رأس آن‌ها ویتگنشتاین سبب شدند تا فیلسوفان در جستجوی شناخت زبان باشند. آن‌چه در ذهن وجود دارد به‌وسیله‌ی زبان انتقال می‌یابد و به دلیل احتمال تأثیر زبان بر اندیشه ضرورت دارد زبان شناخته شود و بدین طریق زبان در فلسفه جایگاه کلیدی پیدا نمود.

نقادی ادموندگتیه به تعریف سنتی از معرفت نیز سبب شده تا معرف‌شناسان به‌طور جدی تصور سنتی از شناخت را بازنگری کنند (Gettier, ۱۹۶۳, ۱۲۱.۲). اگرچه برخی سعی کردند تا با ارائه‌ی تحلیل‌های جدیدی تصور سنتی از معرفت را حفظ نمایند. اشکال اصلی ناظر به ویژگی توجیه به‌عنوان نظریه‌ی رایج در رابطه با معرفت است. توجیه از جمله مفاهیمی

است که در معرفت‌شناسی عصر جدید در کانون توجه قرار داشت و معرفت‌شناسان علی‌رغم تلاش زیاد پیرامون آن به نتیجه‌ی مشترکی ماهیت آن دست نیافتند. در چنین وضعیتی برخی از جمله پلنتینگا مفهوم توجه را کنار نهادند. وی به‌جای توجه مفهوم "تضمین" ارائه نمود. عده‌ای دیگر به بن‌بست رسیدن معرفت‌شناسی را اعلام نمودند که در رأس آن‌ها ریچارد روتی قرار دارد (Rorty, ۱۹۷۹, p. ۱۸۱). در این رابطه به‌نظر روتی باید توصیه‌ی کانت را جدی بگیریم زیرا میان آن‌چه که به ذهن داده می‌شود و آن‌چه به‌وسیله‌ی ذهن اضافه می‌شود باید تمایز نهاد (Rorty, ۱۹۷۹, p. ۱۹۸). ریچارد روتی با مشاهده‌ی نقصان معرفت‌شناسی سنتی ختم معرفت‌شناسی را اعلام می‌کند و در مورد عقلانیت تلقی ضد مبنای‌گرایی را اتخاذ می‌نماید. وی با توجه به آراء کانت در مورد عدم دسترسی حقیقت فی‌نفسه و نیز آراء ویتگنشتاین در مورد زبان و کاربردهای متنوع آن، معرفت‌شناسی سنتی را که بر مفهوم "صدق" مبتنی بود مورد حمله قرار می‌دهد و عقلانیت به‌معنای نیل به صدق و حقیقت را نفی می‌کند و تحت‌تأثیر آراء جان دیویی در رابطه با عقلانیت تصویر اصالت عمل‌گرایانه ارائه می‌نماید. تحت‌تأثیر آراء فیلسوفان مذکور، روتی نظریه‌ی باز‌نمایی (correspondence) معرفت که براساس آن ذهن آئینه‌ی تمام‌نمای جهان بیرون است تکذیب می‌کند. معرفت‌شناسی منعکس‌کننده‌ی جهان بیرون نیست بلکه ریشه در رسوم و اعمال اجتماعی حیات انسان دارد (Rorty, ۱۹۷۹, p. ۱۷۱). از نگاه او برای توصیف عقلانیت و معرفت‌شناسی باید با ارجاع به آن‌چه که جامعه برای ما تجویز می‌کند عمل نمود نه این‌که توصیف جامعه و جهان با مراجعه به معرفت‌شناسی انجام گیرد (Rorty, ۱۹۷۹, p. ۱۷۴). بنابراین از مهم‌ترین خصیصه‌ای که روتی برای عقلانیت بیان می‌کند جنبه‌ی غیر باز‌نمایی آن است. در این رابطه وی تفکیک امور به آن‌چه ساخته می‌شود و آن‌چه یافته می‌شود و به‌عبارت دیگر تقسیم امور به ذهنی و عینی را نفی می‌کند و چنین تمایزی را اساس نسبی‌گرایی می‌داند. چنین تمایزی در مقام به‌کارگیری همواره تحت‌تأثیر جامعه و فضای فکری رایجی که در آن قرار گرفته‌ایم می‌باشد.

ملاحظات کانت در رابطه با تمایز میان حوزه‌ی نومن و فنومن و عدم دسترسی به نومن برای انسان و ملاحظات ویتگنشتاین در رابطه با زبان و استدلال در نشان دادن نقش و کاربرد متنوع زبان، و نیز از دست رفتن جایگاه توجیه نزد معرفت‌شناسان سبب شد تا معرفت‌شناسی در تاریخ معاصر با ویژگی جدیدی ظاهر گردد. از این ویژگی می‌توان به‌عنوان "چندصدایی و چندزبانی" تعبیر نمود. در چنین تلقی‌ای صدق و حقیقت همانند عصر جدید به‌عنوان یک پدیده‌ی واحدی محسوب نمی‌گردد به‌نحوی که معرفت‌شناس در معرفت‌شناسی با فراهم نمودن شرایط توجیه‌زا به‌سادگی آن را تحصیل نماید. همچنین در فضای پسامدرن دیگر نمی‌توان معرفت را به‌عنوان پدیده‌ایی که نتیجه تلاش فردی (individual) در مقابل تلاش جمعی (social) است در نظر گرفت. دوره جدیدی که به لحاظ معرفتی با عصر جدید متفاوت است با نقادی‌های کگارذ علیه عقل‌گرایی عصر روشنگری، تأملات زبان‌شناختی ویتگنشتاین، نیچه، هایدگر و... در فرهنگ فلسفی غرب زمینه‌ی ظهور می‌یابد که به پست‌مدرن موسوم است. متفکران مذکور با نقادی‌های خود برای فرهنگ غرب جهان‌بینی جدیدی را مطرح نمودند که با آنچه در گذشته- عصر جدید- مرسوم بود کاملاً متفاوت است. از جمله تفاوت‌های جدی میان این دو دوره در رابطه با مفروضات معرفت‌شناختی است. به‌نحوی که آنچه نزد دکارت بنیانگذار عصر جدید به‌عنوان شناخت مورد تصور بود با آنچه نزد اندیشمندان پست‌مدرن همانند ریچارد رورتی، و... به‌عنوان حقیقت، معرفت مورد تصور بود تفاوت داشت. از جمله نقدهای اندیشمندان پست‌مدرن ناظر به نوع تصور از عقلانیت، حقیقت و نیز حمله به مبنای معرفتی است.

تکیه به مبنای‌گروی جهت خروج از بحران معرفتی یکی از ویژگی‌های فلسفه‌ی دکارتی است. وی به‌دنبال یافتن مبنایی بود تا درخت معرفت را بنیان نهد. سیره‌ای که در عصر مدرن رایج بود. اعتماد به عقل ویژگی دیگر است. عقل قادر است به معرفت نایل گردد و با شناخت اعتقادات مبنایی می‌توان با رعایت ضوابط منطقی سرنوشت معرفتی سایر عقاید را نیز تعیین نمود (Descartes, ۱۹۶۵, p. ۲۶۳).

رستگاری به مدد عقل در عصر جدید و عصر روشنگری مورد ایمان فیلسوفان قرار گرفته و از هر نوع ایمان به جز ایمان به توانایی عقل ناخرسند بودند (Stanely, ۱۹۹۶, p. ۱۶۷). لذا عصر روشنگری دوران طلایی عقل محسوب می‌شود. به دلیل چنان تصویری از عقل پیش‌فرض دیگر در معرفت‌شناسی عصر جدید شناخته می‌شود: نظریه‌ی انطباق (correspondence) در خصوص ماهیت صدق (truth). ذهن به‌عنوان فاعل دانایی آن‌چه را در اختیار انسان قرار می‌دهد همان تصویر عینی از جهان عین و بیرون از ذهن است. لذا تصور عصر جدید از صدق کشف حقیقت بود نه ساختن آن. با ظهور دوره‌ی پست‌مدرن مفروضات معرفت‌شناختی رایج در عصر جدید مورد نقد و حمله قرار می‌گیرد. در این دوره عقل از جایگاه خود تنزل می‌یابد. نقادی‌های کگاراد علیه عقل نقش مؤثر در تنزل مقام عقل داشت. از نگاه وی تمایل به فهم‌پذیری افراطی دشمن آدمی است و سبب می‌شود تا انسان هیچ‌گاه به معرفت دست نیابد (Kierkegard, ۱۹۷۸, p. ۸۱). معرفت محصول عقل نیست، بلکه معرفت محصول نوعی تعهد و التزام است. البته روشن است که عقلی که موضوع نقادی‌های کگاراد و اندیشمندان پست‌مدرن قرار می‌گیرد عقل صدق‌گرا است که به دنبال کشف جهان بیرون از ذهن به نحو قطعی تلاش می‌کند. در نگاه کگاراد تعهد و التزام زمانی معنا دار است که قطعیت منتفی باشد. اگر در مسیر حصول معرفت بخواهیم خود را تابع ضوابطی از عقلانیت کنیم که عصر جدید پیشنهاد می‌کند هیچ‌گاه قادر نخواهیم بود به معرفت دست بیابیم.

شکاف میان صدق و عقلانیت تمایز دیگری است که به‌لحاظ معرفت‌شناختی میان عصر جدید و پست‌مدرن وجود دارد. در عصر جدید صدق یک اعتقاد به واسطه‌ی عقلانیت آن تضمین می‌گردید ولی در پست‌مدرن چنین تضمینی در کار نیست و باور معقول به عنوان باور صادق در نظر گرفته نمی‌شود. در هر حال در این دوره عقل صدق‌گرا نه تنها شرط معرفت نیست، بلکه التزام و تعهد از عوامل ضروری در حصول آن است و نیز آن چهره آورد عقل است معادل با حقیقت نیست.

## مدل آکوئیناس/آلویین در پست مدرن

به هر حال معرفت‌شناسی پست‌مدرن ضمن کنار نهادن مفهوم توجیه، از مفهوم صدق نیز فاصله‌ی گرفت اما این دوری و فاصله لزوماً به معنای نسبیّت معرفتی نیست اگرچه می‌توان آن را به عنوان یکی از دیدگاه‌های معرفتی در پست مدرن نگرست. در این عصر دغدغه معرفت‌شناسان ناظر به صدق نیست اما عقلانیت هم‌چنان به‌عنوان یک ویژگی قابل احترام در فلسفه ملاحظه می‌شود، لکن با این تفاوت که از ویژگی‌های عقلانیت در پست‌مدرن چند زبانی و چند صدایی است. بازتاب چندصدایی و چندزبانی در علم نیز بسیار آشکار بود. علم که به‌نظر می‌آید باید با واقعیت عینی‌ای سر و کار داشته باشد و لذا ضرورت دارد که در علم شاهد تک‌زبانی باشیم اما حقیقت امر این‌گونه نیست. توماس کوهن در مورد جایگاه علم و عقلانیت از پارادایم سخن می‌گوید (Kuhn, ۱۹۶۴, p. ۲۲) و همین پارادایم‌ها هستند که تنوع آن‌ها سبب می‌شود تا زبان علم نیز متنوع گردد.

حال "تضمین" در معرفت‌شناسی پلنتینگا ویژگی‌ای است که شرط لازم و کافی برای معرفت است و این ویژگی در فضای فکری پیش‌آمده در پست‌مدرن شکل می‌گیرد. در این فضای پیش‌آمده، عقلانیت به معنای صدق و صدق به معنای حقیقت و واقعیت فی‌نفسه در نظر گرفته نمی‌شود. چنین نگرشی سبب می‌شود تا یکی از مفاهیم کلیدی منطق "اثبات" جایگاه تاریخی خود را از دست بدهد زیرا اثبات به معنای نشان دادن صدق یک گزاره هنگامی مقدور خواهد بود که توانایی نیل به حقیقت فی‌نفسه به‌طور مفروض تصدیق گردد. این نحوه از نگرش-کمرنگ‌شدن اعتبار اثبات در معرفت‌شناسی- به‌عنوان مثال نزد قرینه‌گرایان منتقد به ایمان روشن است. انتقاد این گروه عبارتست از فقدان اعتبار معرفتی و عقلانیت ایمان به دلیل فقدان قرینه‌ی کافی له آن اگرچه ممکن است واقعاً خدا وجود داشته باشد. در این رابطه معروف است راسل در اواخر عمر خود وقتی از او سؤال شد به فرض وجود خداوند در حیات بعد از مرگ چه پاسخی در رابطه با الحاد خواهد داد اشاره نمود خدایا اگر می‌خواستی قرینه‌ی کافی در اختیار قرار می‌دادی (Russell, ۱۹۵۷, p. ۳۰). حال پلنتینگا در چنین فضایی نظریه‌ی

معرفت‌شناسی دینی خود را مطرح می‌کند لکن بیان می‌کند بحث در مورد عقلانیت باورهای دینی و اعتبار معرفتی آنها به بحث مابعدالطبیعی و انسان‌شناسی تبدیل می‌شود.

به‌نظر نویسنده تصور پست‌مدرن از عقلانیت به‌گونه‌ای است که همواره در رابطه با عقلانیت یک باور انسان را بر سر دو راهی قرار می‌دهد به‌نحوی که با اتخاذ برخی امور به‌عنوان مبنا و به‌تعبیر کوهن با پذیرش برخی پارادایم‌ها نظریه‌های خاصی معقول می‌گردد (Kuhn, ۱۹۷۴, p. ۲۲). به‌نحوی که اگر مبانی و پارادایم‌ها تغییر یابند نظریه‌های دیگری معقول می‌گردد. تحت‌تأثیر چنین تصویری معرفت‌شناسی پلنتینگا نیز در نهایت- به‌نظر نویسنده- به‌جای پاسخ قطعی به عقلانیت باورهای دینی و نشان دادن ارزش معرفتی آنها مخاطبان خود را به یک دو راهی سوق می‌دهد به‌نحوی که مسأله‌ی معرفتی به مسأله‌ی انسان‌شناسی یا مابعدالطبیعی مبدل می‌شود و برای حصول عقلانیت ایمان باید از قبل روشن نمود که انسان چگونه موجودی است. اگر به‌طور پیشینی تصدیق گردد انسان موجود مخلوقی است که خالق انسان به‌طرز خاص او را آفریده است در این صورت پایه‌ای بودن ایمان مورد تصدیق خواهد بود. تلقی‌ای که فیلسوفان مکتب اصلاح شده آن را تحت‌تأثیر آراء کالوین دفاع می‌کنند. پلنتینگا در طرح معرفت‌شناسی دینی خود مخلوق بودن انسان و در پی آن پایه‌ای بودن عقاید دینی را تأیید می‌کند و بدین نحو توپ را به زمین حریف ارسال می‌کند چرا که با چنین نگرشی این مؤمنان نیستند دچار اختلال معرفتی‌اند بلکه ملحدان از اختلال معرفتی رنج می‌برند و مدل آکویناس/ کالوین نیز به‌عنوان یک گزاره شرطیه صدق عقاید دینی را مفروض دانسته سپس اعتبار معرفتی ایمان را تضمین می‌نماید. بنا به باور پلنتینگا اولاً آرایه چنین مدلی ممکن است و با تکیه بر مدل مذکور عقلانیت باورهای دینی تضمین می‌گردد. (Plantinga, ۲۰۰۰, p. ۱۶۸) البته مراد او از "امکان" آرایه چنان مدلی به معنای امکان منطقی نیست بلکه مراد از آن امکانی است که از درجه احتمال بیشتری برخوردار است. به‌عنوان مثال اینکه جمعیت ایران ۲۰۰۰ نفر باشد به لحاظ منطقی ممکن است لکن با توجه به اطلاعات ما از ایران امر نادرستی است.

بدین طریق وی امکان ارائه‌ی طرح معرفت‌شناختی‌ای که بتوان بدان وسیله اعتبار معرفتی باورهای دینی را تأیید نمود نشان می‌دهد. پلنتینگا به‌روشنی در دو ویژگی خود را شبیه فیلسوفان پست‌مدرن می‌کند اگرچه خود ممکن است چنین نتیجه‌ای را نپذیرد. نخست آن که اساساً پروژه‌ی معرفت‌شناسی دینی او به دنبال نشان دادن عقلانیت باورها است و نشان‌دادن صدق آن‌ها دغدغه‌ی او نیست.<sup>۱</sup> به‌نظر می‌آید چنین سیره‌ای در واقع آهنگ پست‌مدرن را به صدا در می‌آورد. پست‌مدرنیسم نیز به دلیل بدبینی نسبت به عقل حصول شناخت که معنای معرفت قطعی به آن‌چه بیرون از ذهن قرار دارد مورد تردید قرار می‌دهد زیرا این امکان همواره وجود دارد که انسان هنگام ارزیابی و قضاوت راجع به جهان بیرون ذهن، وضعیت ذهن را به جهان بیرون تحمیل نماید. لذا برقراری ارتباط عینی بدون تأثیر ذهن نزداندیشمندان پست‌مدرن تکذیب می‌گردد. اجتناب پلنتینگا از مواجه شدن با صدق عقاید دینی و دشوار دانستن آن سبب می‌شود تا وی در صف پست‌مدرنیسم قرار گیرد اگرچه خود راضی به این نباشد. درنهایت اگرچه وی از رویارویی با صدق عقاید دینی اجتناب می‌نماید لکن در قالب نظام فکری پست‌مدرن توانسته است امکان عقلانیت عقاید دینی را نشان بدهد. این توفیق بیانگر شباهت دوم پلنتینگا با فیلسوفان پست‌مدرن است. چنان‌چه به‌طور خلاصه ذکر شد از انتقادات معرفتی پست‌مدرن علیه عصر جدید ناخرسندی با مبنای کلاسیک است. در این رابطه پلنتینگا نیز نارضایتی و انتقاد خود به مبنای کلاسیک را که دایره‌ی شمول اعتقادات پایه‌ای را تنگ می‌گرداند نشان می‌دهد و سعی می‌کند تا روایتی از مبنای کلاسیک را پیشنهاد نماید که به‌واسطه‌ی آن عقاید دینی نیز جزء اعتقادات پایه محسوب گردند. بیان شرطی وی در مدل اکویناس/ کالوین اقدام زیرکانه‌ای است تا بتوان عقاید دینی را در زمره‌ی اعتقادات پایه محسوب نمود. از نگاه پلنتینگا انتقاد علیه مبنای کلاسیک که نزد فیلسوفان عصر پست‌مدرن مرسوم است معادل با نفی ارزش معرفتی ایمان نخواهد بود چه این‌که وی خود نیز

---

<sup>۱</sup> نویسنده طی یک تماس الکترونیکی این مسأله را با پروفیسور پلنتینگا در میان می‌گذارد و از او می‌خواهد که وی با توجه به نظام معرفتی خود چگونه قادر است صدق عقاید دینی را نشان بدهد. وی زیر بار چنین برنامه‌ای نرفته و اذعان می‌نماید نه تنها نشان دادن صدق وجود خداوند یک تکلیف دشواری است بلکه حتی نشان دادن صدق بسیاری از اعتقادات روزانه‌ی ما به دشواری انجام می‌شود.

از منتقدان روایت خاصی از مبنایگرای است. روایتی که براساس آن عقاید دینی در دایره‌ی اعتقادات پایه‌ای قرار نمی‌گیرند. در این رابطه وی تمثیلی را جهت فهم نظریه‌ی خود ارائه می‌کند. پوزیتیویسم به‌عنوان یک نظریه در رابطه با معناداری گزاره‌ها مورد انتقاد بسیاری از فیلسوفان قرار گرفته است. حال انتقاد به معیار پوزیتیویسم در رابطه‌ی با معناداری گزاره‌ها معادل با نفی معنا نخواهد بود بلکه می‌تواند به این معنا باشد که معیار دیگری برای معناداری گزاره‌ها باید پیشنهاد گردد. بنابراین وی درحالی‌که همانند متفکران پست‌مدرن روایت رایج از مبنایگرای را رد می‌نماید در دفاع از عقلانیت ایمان در چهارچوب مبنایگرای تلاش می‌کند. دفاعی که اگر چه عقلانیت و ارزش معرفتی باورهای دینی تضمین می‌گردد لکن صدق آنها در پروژه معرفتی پلنتینگا همانند فضای فکری رایج در پست مدرن دست نخورده باقی می‌ماند.

### نتیجه‌گیری

در نوشته‌ی حاضر سعی گردید تا نشان داده شود چگونه تفکرات فیلسوفان پست‌مدرن به‌عنوان حرکتی در مخالفت با جریان معرفتی عصر جدید فضای فکری جدیدی را فراهم نموده است. معرفت‌شناسی در عصر جدید مبتنی بر تصور مبنایگرای بود و در چنین سنتی، عقلانیت به‌عنوان دغدغه‌ی اصلی معرفت‌شناسان معادل با صدق بود. در پست‌مدرن رابطه‌ی میان عقلانیت و صدق کمرنگ گردید و با نقد به صدق به معنای بازنمایی جهان بیرون ذهن شرایط برای چندصدایی و چندزبانی که خود ریشه در آراء متفکرانی چون ویتکنشتاین داشت فراهم گردید. البته اندیشه‌های کانت مبنی بر تمایز میان نومن و فنومن نیز برای چنین نگرش الهام‌بخش بود. در چنین فضایی پیش‌آمده برای معرفت‌شناسی پلنتینگا در آخرین اقدام معرفتی خود مدل اکویناس/ کالوین را در دفاع از اعتبار معرفتی عقاید دینی ارائه می‌کند و دفاع از عقلانیت ایمان با تأمل در چنین فضایی روشن به‌نظر می‌آید. زیرا طرح مذکور نشان می‌دهد ارائه‌ی مدلی در مورد جایگاه معرفتی ایمان ممکن است.

## References

## منابع

- 
- Aristotle, Basic Works of Aristotle, ed by Richard Mckeon(1941)Random House: New York
  - Clifford, W. k. (1879), the Ethics of Belief, in Lecture and Essays, London: Macmillan.
  - Descartes, Rene, (1955), "Discourse on the method of rightly conducting the Reason and seeking truth" part 1, in philosophical works of Descartes, Trans and ed 6r Elizabeth Haldane and G.R.T Ross, New York: Dover.
  - Gettier, Edmond (1963). \s Justified True Belief knowledge? Analysis, 23.
  - Kant, (1929), The Critique of prue Reason, trans: N. Kemp Smith, London.
  - Kuhn, Thomas (1962), The structure of Scientific Revolutions, Quoted from: philosophy for the First Century (ed) Steven, Cahn (2003) Oxford university press.
  - Plantinga, Alvin (1993), Warrant and proper function, Oxford university press.
  - Plantinga, Alvin (2000), Warranted Christian Belief, Oxford university press.
  - Plantinga, Alvin,(1967)God and Other Minds, Cornell University Press
  - Plato, Theatetus, in The Works of Plato (1928)ed, Irwin Edman, Random House: The modern Library.
  - Richard, Rorty (1979), philosophy and the Mirror of Nature, princhard, NJ: Princeton, university press.
  - Russell, Bertrand (1957), ehy I am not a Christian, in why I am not a Christian, New York: Simon & Schuster.

- Stanley, Grenz, (1996), A Primer on Postmodernism Grand Rapids: William G. Eerdmans publishing company.
- Wittgenstein, (1963), philosophical investigation, trans: G.E.M. Anscombe, Oxford university press.